

پیامدهای بحران گرجستان بر نظام بین الملل

ولی کوزه‌گر کالجی^۱

نظام بین‌الملل در عصر وابستگی متقابل از هم‌تنیدگی ژرفی برخوردار است. به گونه‌ای که اجزای تشکیل‌دهنده آن به طور لاینفک به یکدیگر وابسته‌اند و هر حرکتی که در یکی از واحدهای آن پدید آید، در کوتاه‌ترین زمان در نقطه دیگری منعکس می‌شود. از این‌رو است که بحران اوت ۲۰۰۸ در گرجستان، علاوه بر تاثیرات منطقه‌ای، به دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی قفقاز پس از جنگ سرد و تبدیل منطقه به عرصه رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای به سرعت ابعاد بین‌المللی به‌خود گرفت و موجب رویارویی روسیه و جهان غرب گردید. در این میان به دلیل نزدیکی جغرافیایی ایران با منطقه قفقاز، پیامدهای مثبت و منفی این بحران متوجه کشورمان نیز شده‌است. مدیریت صحیح این بحران در گرو شناخت صحیح و آسیب‌شناسانه سیاستگذار ایرانی خواهد بود. با توجه به این ضرورت، در این مقاله مهم‌ترین پیامدها و نتایج بحران یادشده بر نظام بین‌الملل مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: گرجستان، روسیه، قفقاز، بحران و نظام بین‌الملل.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و پژوهشگر گروه مطالعات اوراسیا در مرکز تحقیقات استراتژیک.

مقدمه

منطقه بحرانی قفقاز در تابستان سال ۲۰۰۸ شاهد رویارویی دو کشور فدراسیون روسیه و جمهوری گرجستان بر سر مناطق جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا بود. رویدادهای خونین هشتم تا دوازدهم اوت ۲۰۰۸ در واقع کوشش دولتمردان تفلیس برای بازگرداندن یکپارچگی سرزمینی گرجستان و پایان بخشیدن به بحران ۱۷ ساله جدایی خواهی در این کشور بود. پس از دستاورد گران سنگ ساکاشویلی در بازگرداندن حاکمیت دولت مرکزی بر منطقه آجاریا و غلبه بر اصلان آپاشیدزه، رهبر جدایی طلب این منطقه که این موفقیت در میان گرجی ها به « انقلاب رز دوم » یا « انقلاب کوچک رز » تعبیر شد و موجب تحکیم موقعیت سیاسی ساکاشویلی در عرصه داخلی و خارجی گردید، مقدمات و شرایط ذهنی و سیاسی برای حل بحران جدایی طلبی در دو منطقه دیگر گرجستان یعنی اوستیای جنوبی و آبخازیا فراهم شد. اما آنچه در اوت ۲۰۰۸ در اوستیای جنوبی و آبخازیا در نتیجه اشتباه استراتژیک ساکاشویلی روی داد، فراتر از بدترین پیش بینی ها درباره این دو منطقه بود و رویای الحاق کامل این دو منطقه که گرجی ها با خوش بینی از آن به انقلاب رز سوم و چهارم یاد می کردند، با جدایی کامل این دو منطقه از خاک گرجستان تبدیل به کابوسی دهشتناک برای سیاستمداران تفلیس گردید، زیرا که نیک می دانند بازگرداندن آنها به سرزمین اصلی برای گرجی ها بسیار دشوار و با توجه به رویارویی با قدرت بزرگی مانند روسیه شاید غیرممکن باشد.

اما به دلیل وجود پیش زمینه های تاثیرگذار منطقه ای مانند وقوع انقلاب گل رز در سال ۲۰۰۳ و روی کار آمدن تروئیکای گرجستان مرکب از میخائیل ساکاشویلی رئیس جمهور، زوراب ژوانیا نخست وزیر و خانم نینو بوجانادزه، رئیس پارلمان با گرایشات شدید غرب گرایانه و ضد روسی، موضوع الحاق دو کشور گرجستان و آذربایجان به ناتو، احساس خطر روس ها از تحولات نظامی و سیاسی غرب در منطقه قفقاز جنوبی و نیز وجود مباحث چالش برانگیز در سطح بین المللی مانند طرح استقرار سپر دفاع ضد موشکی از سوی ایالات متحده در اروپای خاوری، گسترش ناتو به سمت مرزهای باختری روسیه و رستاخیز سیاسی و نظامی فدراسیون روسیه برای دستیابی به منزلت بالاتر در ساختار نظام بین الملل موجب گردید، یک بحران نسبتاً کوچک و داخلی گرجستان منجر به واکنش شدید نظامی روسیه و در سطح بین المللی رویارویی جهان غرب با رهبران کرملین گردد.

از آنجا که نظام بین‌الملل مجموعه بسیار پیچیده و در هم تنیده‌ای از روابط سیاسی، امنیتی، اقتصادی و... را در بر می‌گیرد و دامنه انتقال و تاثیرگذاری پیامدهای مثبت و منفی آن در عصر وابستگی متقابل به نقطه اوج خود رسیده‌است، وقوع هر گونه رویدادی مانند حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، جنگ عراق و افغانستان، رویارویی روسیه و گرجستان و بحران مالی در اقتصاد جهانی با نسبت‌های مختلف، به سرعت تمامی بازیگران را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. بهره‌مندی یک بازیگر از فرصت‌های ایجاد شده و دفع چالش‌ها و تهدیدهای پدیدآمده در گرو شناخت صحیح، علمی و واقع‌بینانه از ماهیت، دامنه و پیامدهای تحولات پیش‌آمده است. با توجه به مطالب پیش گفته، این نوشتار به صورت فشرده به واکاوی مهمترین تاثیرات و ابعاد بحران اوت ۲۰۰۸ بر نظام بین‌الملل می‌پردازد و در خلال آن اشاراتی کوتاه نیز به مهم‌ترین فرصت‌ها و تهدیدهای این بحران بر کشور ایران نیز خواهد شد.

جلب توجه بازیگران اصلی جهانی به زیرسیستم منطقه‌ای قفقاز

یکی از پیامدهای فروپاشی نظام دوقطبی، اهمیت یافتن زیرسیستم‌هایی است که در دوران جنگ سرد مجال برای پویایی نداشتند. در حقیقت «چنانچه تغییرات در سطح خرد متوقف شود، در این صورت ارزش‌های پارامتریک نظام دست نخورده باقی می‌ماند؛ مگر آن که تغییرات مذکور به سطح کلان تسری یابد. بدین ترتیب اجزا به نسبت دوری و نزدیکی ذهنی و فیزیکی از کل و نیز درجه وابستگی خود قادر به ارائه تفاسیر و تعابیر جدیدی از مفاهیم و مصداق‌های کل خواهند بود». (قوام، ۱۳۸۵: ۲۵) زیر سیستم منطقه‌ای قفقاز که در دوران جنگ سرد بخشی از قلمرو اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌شد، به دنبال فروپاشی این کشور در سال ۱۹۹۱ و وقوع تغییرات گسترده در سطح کلان نظام بین‌المللی، با ظهور سه کشور گرجستان، آذربایجان و ارمنستان از اهمیت خاصی در ژئوپلیتیک جهان پس از جنگ سرد برخوردار گشت.

زیرسیستم منطقه‌ای قفقاز با توجه به موقعیت مطلوب استراتژیک و ژئوپلیتیک به‌عنوان حلقه ارتباطی قاره‌های اروپا و آسیا، کانون تمدن‌های بزرگ و کهن، پیونددهنده جهان اسلام و مسیحیت و نیز برخوردار از منابع قابل توجه انرژی، چشم اندازی از منازعه تا همکاری را بین سه کشور این منطقه با بازیگران منطقه‌ای مانند روسیه، ایران و ترکیه و نیز قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، ناتو و ایالات متحده آمریکا به نمایش گذاشته

است. « به طور کلی مهم‌ترین چالش‌ها و تهدیدات سیاسی و امنیتی در قفقاز جنوبی را می‌توان به پنج گروه زیر تقسیم کرد:

- تنش‌ها و مناقشات قومی و سرزمینی
- خشونت و بی‌ثباتی سیاسی
- توسعه نیافتگی اقتصادی و اجتماعی
- تهدیدات فراملیتی و جرایم سازمان‌یافته
- دخالت خارجی بویژه رقابت منفی میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای.

نکته حایز اهمیت آن است که هریک از پنج گروه از تهدیدات امنیتی و سیاسی

فوق‌الذکر به یکدیگر وابستگی کامل دارند». (مرادی، ۱۳۸۶: ۸)

در طی سال‌های اخیر مصادیق تهدیدات و چالش‌های پیش‌گفته را می‌توان تحولاتی مانند ورود آشکار قدرت‌های فرامنطقه‌ای در معادلات سیاسی - امنیتی قفقاز از جمله گسترش ناتو به این منطقه، وقوع انقلاب رنگی در گرجستان و رویارویی روسیه با این کشور در جریان قطع جریان گاز، انتقال انرژی از خط لوله باکو- تفلیس- جیحان با حمایت ایالات متحده در راستای تحت فشار قراردادن روسیه و ایران، بحران تجزیه طلبی در گرجستان و مناقشه ناگورنو- قره باغ و صف‌آرایی ترکیه و آذربایجان در مقابل روسیه و ارمنستان دانست که موجب شده‌است زیرسیستم منطقه‌ای قفقاز از جایگاه خاصی در معادلات سیاسی و امنیتی نظام بین‌الملل برخوردار گردد.

در حقیقت با وجود چنین تحولات و بستریهایی است که مناقشه تجزیه‌طلبی در گرجستان و رویارویی نظامی این کشور با فدراسیون روسیه در سطح زیرسیستم منطقه‌ای قفقاز محدود نماند و به سرعت ابعاد بین‌المللی به خود گرفت و موجب تقابل جدی روسیه و جهان غرب گردید. بدیهی است جهان غرب پس از بحران اخیر با پرداختن جدی‌تر به تحولات این منطقه، در پی درکی درست‌تر از پیچیدگی‌های آن برخواهد آمد. در حقیقت « مناقشه گرجستان به طرز دردناکی بی‌اعتنایی غرب به قفقاز را به نمایش گذاشت. غرب تاریخ قفقاز، مردم، زبان، مذهب و سنت‌های آن و نیز تاریخی که در آن روسیه یک سهم شاخص دارد را نادیده گرفت. اکنون غرب نیاز دارد بیشتر در مورد قفقاز آگاه شود ». (Hogenraad and Garagozov, 2008: 9)

از این‌رو با توجه به انعکاس خبری گسترده بحران اوت ۲۰۰۸ در رسانه‌های بین‌المللی و حجم وسیع کوشش‌های دیپلماتیک، یکی از مهم‌ترین پیامدهای این بحران را می‌توان شناخته‌تر شدن زیرسیستم منطقه‌ای قفقاز در سطح جامعه بین‌المللی و تقویت جایگاه این منطقه به عنوان یک زیرسیستم منطقه‌ای با اهمیت در نظام بین‌الملل به دلیل پیامدهای سیاسی و استراتژیک ناشی از رویارویی مستقیم روسیه و غرب دانست که این امر به نوبه خود دور جدیدی از رقابت‌ها و تنش‌ها را بین قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به دنبال خواهد داشت و ثبات سیاسی و امنیتی منطقه را به طور جدی تحت‌تاثیر قرار خواهد داد.

تشدید پدیده بالکانیزه شدن و پویش‌های قومی

فروپاشی نظام دوقطبی و پایان رقابت‌های ایدئولوژیک به منزله رستاخیز پویش‌های قومی در سرتاسر جهان بود. تلاش برای بازیابی هویت قومی که با عواملی همانند خلاء قدرت ایجاد شده در بسیاری از زیرسیستم‌های منطقه‌ای، فرایند جهانی شدن، بهره‌مندی از فن‌آوری ارتباطات و گسترش سازمان‌های غیردولتی منطقه‌ای و بین‌المللی برای طرح درخواست‌های قومی در چهارچوب مسایلی چون احترام به حقوق اقلیت‌ها و رعایت حقوق بشر تشدید نیز گردید، موجب گسترش منازعات قومی در جهان پس از جنگ سرد شد. مناقشات قومی در یوگسلاوی سابق، قاره آفریقا بویژه در دارفور سودان، تحرک اقلیت‌های قومی در خاورمیانه از جمله کردها در ترکیه و عراق و نیز افزایش تنش‌های قومی و نژادی در زیرسیستم منطقه‌ای قفقاز که به دلیل تنوع قومی به «موزائیک اقوام» شهرت دارد، مهم‌ترین مصادیق رستاخیز ملی‌گرایی قومی در شرایط کنونی است. «در درازمدت این مسایل موجب خواهد شد که بسیاری از دولت-ملت‌ها به دلیل ناتوانی در ارائه فواید مثبت سیاسی برای مردمان خود با شکست مواجه شوند. یک دولت فروپاشیده تداعی‌کننده بدترین چهره یک دولت ناکام است. دولتی که در مواجهه با یک خلاء اقتدار بر تمامیت ارضی خود، صرفاً یک اصطلاح جغرافیایی بوده و با سیاست‌های نادرست در سیاه چال ناکامی سقوط کرده است. (Rotberg, 2002: 90)

مناقشه اخیر در گرجستان نیز یک بار دیگر چهره یک دولت ناکام در حل مسایل قومی را به تصویر کشید. «بحران دولت‌سازی و ملت‌سازی در گرجستان ریشه در

ملی‌گرایی قومی، ضعف انسجام اجتماعی - اقتصادی جامعه، تنگ‌نظری‌ها، تبارگرایی، فقدان یک سنت فکری در چهارچوب یک استراتژی ملی و دموکراتیک، فساد، رهبری اقتدارگرایانه، ضعف جامعه مدنی و تاثیرپذیری از بی‌ثباتی‌های خارجی دارد». (Huber, 2004: 28)

در بستر چنین تحولاتی، دولتمردان گرجستان در پی وقوع انقلاب رنگی و روی کار آمدن ساکاشویلی در صدد برآمدند برای همیشه به بحران تجزیه طلبی در این کشور پایان دهند. اگرچه حل و فصل نسبتاً مسالمت‌آمیز بحران در آجاریا موفقیت بزرگی برای دولتمردان تفلیس به شمار می‌رود اما ناکامی در حل بحران مناطق جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا که منجر به تجزیه گرجستان و جدایی این دو منطقه از خاک این کشور گردید، ناکامی بزرگی برای دولت - ملت گرجستان محسوب می‌شود.

بسیاری از تحلیل‌گران با استناد به اظهارات و موضع‌گیری‌های مقامات روسی بر این باورند که حمایت فدراسیون روسیه از تحرکات قومی در گرجستان در واکنش به حمایت غرب از استقلال یک جانبه کوزوو صورت گرفته‌است. از جمله مقامات روسی که با صراحت پیوند این دو منطقه را بیان داشت، سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه بود که در ۱۵ فوریه ۲۰۰۶ اعلام نمود که « ما بدون تردید صدور هرگونه اعلامیه ای مبنی بر برسمیت شناختن استقلال کوزوو را در ارتباط با وضعیت آبخازیا و اوستیا مورد بررسی قرار خواهیم داد ». (<http://www.news.bbc.co.uk>) بر این اساس تحلیل‌گری مانند ویکتور مارشال، پس از رویارویی روسیه و گرجستان در مقاله‌ای خاطرنشان نمود که « بسیاری از آمریکایی‌ها نمی‌توانند درک کنند که استقلال استان پیشین صربستان یعنی کوزوو، به بروز درگیری میان روسیه و گرجستان کمک شایانی کرده است ». (<http://www.independent.org>)

صرف‌نظر از هرگونه قضاوت درباره دو مورد یادشده، آنچه قابل تامل است شکل‌گیری رویه خطرناک استناد یک اقلیت قومی به اصل حق تعیین سرنوشت و دستیابی به استقلال در پرتو حمایت یک قدرت خارجی است که بر خلاف موازین حقوق بین‌الملل صورت گرفته‌است. « اصولاً از دیدگاه حقوق بین‌الملل، حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت تنها شامل سه گروه از ملت‌ها می‌شود: ملت‌هایی که تحت سلطه استعمارند؛ ملت‌هایی که زیر سلطه خارجی به سر می‌برند و مردمی که رژیم نژادپرست بر آنها حاکم است ». (کاسه، ۱۳۸۰: ۷۰)

در واقع اگر دایره شمول حق تعیین سرنوشت گسترده شود، کشورهایایی که دارای گروه‌های نژادی و قومی مختلف هستند در معرض تجزیه و آشوب‌های داخلی قرار می‌گیرند. در حقیقت نگرانی جامعه بین‌المللی از پدیده بالکانیزه شدن موجب شده‌است که کشورها تعمداً دامنه شمول حق تعیین سرنوشت را به سه گروهی که به آنها اشاره شد، محدود نمایند. این امر در سطح منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل بافت بسیار متکثر و متنوع قومی و نژادی می‌تواند با تحریک مناقشات قومی، دورنمای ثبات و امنیت در فضای اوراسیا را با چالش‌هایی جدی مواجه سازد.

از دیدگاه جامعه شناسی سیاسی وجود تفاوت در زبان، مذهب، نژاد، سهمین نشدن در قدرت سیاسی، سطح پایین توسعه اقتصادی در مقایسه با دیگر مناطق و نیز قرارگیری بیشتر اقلیت‌های قومی در نقاط مرزی این کشورها (بویژه با توجه به مدل‌های ۹ گانه پیتراگت) موجب شده است تا بواسطه برهم بارشدن موارد پیش گفته، نوعی شکاف متراکم در میان گروه‌های قومی ساکن در آسیای مرکزی و قفقاز بوجود بیاید و ظرفیت جدایی‌طلبی را تا حد بسیار زیادی افزایش دهد. در واقع اتخاذ الگوی نادرست مدیریت سیاسی در جوامع متکثر و متنوع، به کارگیری شیوه‌های اقتدارگرایانه و از بالا به پایین و پی‌گیری سیاست‌های تک قومی مانند شعار گرجستان برای گرجی‌ها که از سوی گامساکوردیا (نخستین رئیس‌جمهور گرجستان) سر داده‌شد و یا راه خاص ازبکی که از سوی اسلام کریم اف (رئیس‌جمهور ازبکستان) مطرح می‌شود، زمینه داخلی بروز بحران را فراهم می‌سازد. این زمینه داخلی در پیوند با سطح میانی فرایندهای مقوم جهانی مانند فرایند جهانی شدن، گفتمان تکثرگرایی پست مدرن در محافل دانشگاهی، گسترش مباحث احترام به حقوق بشر و اقلیت‌ها و نیز در سطح خارجی با تشدید اختلاف میان قدرت‌های بزرگ و دست‌مایه قراردادن مسایل قومی برای پیشبرد مقاصد سیاسی، دورنمای روشنی از ثبات در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز ترسیم نمی‌کند.

با توجه به پویایی دو سطح میانی و خارجی بیان شده و عدم توقف آنها، تنها راه‌حل پیش‌گیری از بروز بحران‌های قومی، اصلاح ساختار سیاسی کشورهای منطقه، تغییر نگاه سیاسی و امنیتی رهبران و نخبگان این کشورها در مسایل مرتبط با قومیت‌ها به نگاه اجتماعی و فرهنگی، ارتقای وضعیت اقتصادی و منزلت اجتماعی قومیت‌ها برای تبدیل شکاف متراکم به شکاف متقاطع و تحقق الگوی وحدت در عین کثرت است. اما به هر

صورت یکی از مهم‌ترین تاثیرات بحران اخیر در گرجستان بر روابط بین‌الملل را باید تشدید بالکانیزه‌شدن و ملی‌گرایی قومی در سطح بین‌المللی بویژه منطقه آسیای مرکزی و قفقاز (باتوجه به ساختار و مدیریت سیاسی نادرست) در آینده دانست که با شکل‌گیری دولت‌های کوچک و قوم‌محور و نیز برهم خوردن توازن قدرت، امنیت بین‌المللی را تحت تاثیر قرار خواهد داد. بدیهی است از آنجا که ایران از جمله کشورهایی به شمار می‌رود که با برخی تحرکات تجزیه‌طلبانه و قومی مواجه است، هرگونه حرکت تجزیه‌طلبانه در سطح منطقه می‌تواند تهدیدی بر امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی آن محسوب شود. کاهش تاثیر این گونه بحران‌ها در گرو مدیریت صحیح سیاسی و نگاه آسیب‌شناسانه سیاستگذار ایرانی است.

نشانه‌هایی از تغییر تدریجی در ساختار نظام بین‌الملل

سطح تحلیل بین‌المللی پایگاهی است که از زوایه آن ساختار بازیگران و نیز پویای نظام بین‌المللی مورد توجه قرار می‌گیرد. ساختار نظام بین‌الملل با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از وضعیت دو قطبی به سیستم یک‌جانبه‌گرایی دستوری به محوریت ایالات متحده آمریکا تغییر شکل داد. در طی دهه پایانی قرن بیستم واشنگتن با بهره‌مندی از خلاء قدرت ایجاد شده در دوره پسا شوروی در پی تحکیم نظامی برآمد که در شکلی هرمی، ایالات متحده با قرار گرفتن در راس هرم قدرت به همراه قدرت‌های تاثیرگذار منطقه‌ای در پی تحقق بخشیدن به ایده نظام جهانی نو برآمد. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن حمله نظامی به دو کشور عراق و افغانستان نقطه عطفی در تشدید روند یک‌جانبه‌گرایی دستوری واشنگتن به شمار می‌رود.

از سویی دیگر فدراسیون روسیه پس از نزول از جایگاه ابر قدرتی دوران شوروی به سطح یک قدرت متوسط در ابتدای دهه ۹۰ قرن بیستم، با عبور از مشکلات دوران‌گذار به لطف افزایش بهای انرژی و بهبود شرایط اقتصادی و روی کار آمدن نسل جدیدی از رهبران سیاسی به محوریت ولادیمیر پوتین، تلاش نمود جایگاه روسیه را در ساختار نظام بین‌الملل بهبود بخشد. «تلاش روسیه در دوره پوتین، بویژه سال‌های پایانی آن برای مکان‌یابی بهتر و بالاتر در ترتیبات بین‌المللی ترجمانی از آرمان آن در تبدیل‌شدن به قدرتی بزرگ در عرصه بین‌الملل و نوع برداشت نخبگان این کشور از چگونگی ساختار نظام بین‌الملل بعد

جنگ سرد ناشی می‌شد. روسیه از ابتدای دهه ۹۰ قرن بیستم و همچنین در دوره پوتین نظام تک قطبی را به عنوان اصل سازمان دهنده نظم بین‌الملل پس از جنگ سرد به رسمیت نشناخت و تثبیت آن را مغایر با منافع خود ارزیابی کرد». (نوری، ۱۳۸۷: ۹۳)

نقطه اوج روند یادشده را باید سخنرانی انتقاد آمیز پوتین در اجلاس امنیتی مونیخ سال ۲۰۰۷ برشمرد که طی آن رئیس جمهور وقت روسیه صراحتاً نظام تک قطبی را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی برشمرد و از شکل‌گیری یک جهان چندقطبی و باثبات‌تر دفاع نمود. «در حقیقت پوتین بر این باور است که ایالات متحده به سادگی قادر به حفظ ثبات سیستم جهانی نیست. اگر بحرانی روی دهد (نظیر بحران مالی اخیر در اقتصاد جهانی) سیستم تک‌قطبی کنونی، به صورت اجتناب‌ناپذیری نتیجه تلاش یک ملت مسلط برای تامین منافع خاص خود حتی با هزینه دیگران است». (Gaddy and Kuchins, 2008: 128)

رویارویی نظامی روسیه و گرجستان به دلیل وجود چنین بستری به سرعت ابعاد بین‌المللی به‌خود گرفت و منجر به تقابل جدی روسیه و جهان غرب گردید. به باور بسیاری از کارشناسان این رویداد می‌تواند پایانی بر نظام تک‌قطبی دستوری و سیاست‌های یک‌جانبه و شکننده تلقی شده و ساختار نظام بین‌الملل را در مرحله نخست به تک قطبی غیر دستوری (تک‌قطبی متکثر) و در مرحله بعدی به چندقطبی مبتنی بر توازن قدرت هدایت نماید. آنچه مسیر پیش روی رهبران کرملین را هموار می‌کند، چالش‌های سیاسی و اقتصادی ایالات متحده در سطح بین‌المللی از جمله پیامدهای نامطلوب اشغال عراق و افغانستان و نیز اثرات منفی بحران مالی در اقتصاد جهان سرمایه‌داری است. «از این رو روسیه تلاش می‌کند با بهره‌گیری از کاهش نفوذ ایالات متحده و چالش‌های این کشور با نظم بین‌المللی موجود، جایگاه از دست رفته خود را احیا نماید». (Mendelson and Gerber, 2008: 145)

اما توجه به چند نکته در این بخش شایسته یادآوری است. نکته اولی که باید بدان توجه نمود آن است که با وجود ایجاد شرایط تغییر در ساختار نظام بین‌الملل، اما ماهیت این نظام همچنان آنارشیک است. «بر پایه نظریه نو واقع‌گرایانه، بنیاد سیستم جهانی با پایان گرفتن جنگ سرد دگرگون نشده و همچون گذشته، آشفتگی بر سیستم جهانی سایه‌افکن است. کشورها در شرایط نامطمئن نظام بین‌الملل، مانند گذشته در رقابت با یکدیگر و در تلاش برای دستیابی به قدرت بیشتر و بهینه‌کردن سیستم دفاعی خویش هستند. چنین

شرایطی کشورها را به سوی رقابت بی پایان با یکدیگر می‌راند و مسئله تضمین امنیت کشورها حل نشده باقی می‌ماند». (شهابی، ۱۳۸۶: ۵۱)

نکته دوم آن که با وجود برخی اظهار نظرها مبنی بر نشانه‌هایی از تغییر در ساختار تک‌قطبی حاکم بر نظام بین‌الملل، به نظر نگارنده باید از تحلیل‌های احساسی، شتاب‌زده، غیر علمی و غیرواقعی در این زمینه پرهیز نمود. توجه به ساختار نظام بین‌الملل از زمان بنیان نهادن نظم وستفالیایی مبتنی بر دولت - ملت در ۱۶۴۸ میلادی تاکنون حاکی از آن است که تنها بروز رویدادهای بسیار بزرگ و با تاثیرگذاری شگرف می‌تواند منجر به شکل‌گیری و یا فروپاشی یک ساختار گردد. کنگره وستفاليا در ۱۶۴۸ منجر به شکل‌گیری نظام توازن قدرت در چهارچوب کنسرت اروپایی، کنگره وین در سال ۱۸۱۵ موجب شکوفایی آن و آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ موجب فروپاشی نخستین ساختار نظام بین‌الملل (به عبارتی بهتر اروپایی) گردید. وقوع جنگ جهانی دوم باعث شکل‌گیری نظام دوقطبی در سال ۱۹۴۵ و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ باعث خاتمه دومین ساختار گردید و در نهایت در پی این رویداد نظام تک‌قطبی به محوریت ایالات متحده از ابتدای دهه ۹۰ قرن بیستم پا گرفت که تاکنون ادامه دارد.

از این رو باید از بزرگ‌نمایی بیش از حد رویدادهایی مانند بحران اوت ۲۰۰۸ در گرجستان پرهیز نمود. به باور نگارنده رویداد اخیر حداکثر می‌تواند به عنوان نشانه‌هایی از تغییر تدریجی و نوعی ترک بر پیکر ساختار تک‌قطبی کنونی ارزیابی نمود. در همین رابطه پروفیسور رابرت جرویس، تئورسین برجسته روابط بین‌الملل و استاد دانشگاه کلمبیا در نیویورک در پاسخ به پرسش نگارنده مبنی بر تاثیر بحران گرجستان و رویارویی فدراسیون روسیه و جهان غرب بر ساختار نظام بین‌الملل، ضمن تایید دیدگاه پیش گفته، معتقد است: «من فکر نمی‌کنم این بحران منجر به شکل‌گیری نظام دوقطبی شود. زیرا که روسیه از توان کافی برای این کار برخوردار نیست. اما این رویداد به طرز معناداری روابط روسیه و آمریکا را تحت تاثیر خود قرارداد و حل این مساله چالشی جدی برای رئیس جمهور جدید، باراک اوباما به شمار می‌رود». (۴ دسامبر ۲۰۰۸)

نکته سوم آن که بدون تردید بروز هرگونه شکاف بین قدرت‌های بزرگ و حرکت ساختار نظام بین‌الملل به سمت جهان چندقطبی پیامدی بس خوشایند برای کشورهایمانند ایران خواهد بود. اما شکل و ماهیت این تغییر به شدت متأثر از نوع روابط روسیه با

جهان غرب است. در این زمینه هنری کسینجر به عنوان یکی از مطرح‌ترین واقع‌گرایانی که نگاهی جدی به تحولات تاریخی دارد، معتقد است: «تاریخ روسیه، اروپا را با میراثی از حسرت خیال‌انگیز و رویایی، برای دوره‌های همکاری و در عین حال با ترس و وحشت مبهمی از عظمت و اسرارآمیز بودن این کشور باقی گذاشت. بسیاری در آلمان معتقدند که علت مصایب و فجایع ملی، کنار گذاشتن میراث بیسمارک است و فرانسه به یاد می‌آورد که از طریق اتحاد با روسیه، از دو جنگ جهانی جان سالم به‌در برد». (کسینجر، ۱۳۸۳: ۱۰۰)

از این رو باید به دقت به سیر تحولات روابط روسیه با جهان غرب پرداخت و در دراز مدت به این نتیجه دست یافت که آیا غرب و روسیه به تعبیر کسینجر، میراث بیسمارک (همراهی و مشارکت روسیه و غرب) را در پیش خواهد گرفت یا این که شکاف‌های پدید آمده، آن اندازه ساختاری و بنیادین است که نوید جنگ سرد دیگری را می‌دهد. بحران گرجستان در کوتاه مدت نشان داد که تشدید اختلافات بین قدرت‌های بزرگ و تکوین تدریجی چندجانبه‌گرایی، می‌تواند موجب کاهش فشار بر کشورهایمانند ایران (از جمله کاهش محسوس در فشار بین‌المللی بر پرونده هسته‌ای ایران و ناکامی چند نشست +۵)، سوریه (مانند خرید سیستم‌های پیشرفته راداری و موشکی از روسیه با توجه به عصبانیت روس‌ها از اسرائیل)، کره شمالی، کوبا، سودان و ونزئلا و... شود. بهره‌گیری درست و منطقی این کشورها از فضای ایجاد شده می‌تواند زمینه تامین هرچه بهتر منافع ملی و ارتقاء جایگاه این کشورها در ساختار نظام بین‌الملل را در پی داشته باشد.

تکامل و تقویت روندهای ائتلاف‌سازی موازنه‌گرا

برآیند تحولات بین‌المللی پیش گفته را می‌توان تکامل و تقویت روندهای ائتلاف‌سازی موازنه‌گرا در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. در این چهارچوب در سطح جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی شاهد رویارویی دو پیمان گوم با مشارکت آذربایجان، گرجستان، اوکراین، مولداوی و ازبکستان (با گرایش‌های غرب‌گرایانه و ضدروسی) در مقابل پیمان امنیت دسته‌جمعی با مشارکت ارمنستان، روسیه، بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان خواهیم بود، اما در سطح بین‌المللی دو عامل گسترش ناتو به شرق بویژه در منطقه قفقاز جنوبی و نیز استقرار سپر دفاع ضد موشکی در دو کشور چک و لهستان، روسیه را به موازنه‌سازی در سطح بین‌المللی سوق داده‌است. مسکو جهت‌گیری سیاست‌های جهان غرب را موجب به هم خوردن

توازن استراتژیک دانسته و با بهره‌گیری از افزایش توانایی دفاعی و نیز در چهارچوب سازمان همکاری شانگهای درصدد تامین امنیت و موازنه‌سازی برآمده‌است. « تاکنون ده کشور از اعضای بلوک شرق پیشین به ناتو پیوسته‌اند؛ رویدادی که خطر بالقوه برای منافع ملی روسیه به شمار می‌آید. نکته مهم‌تر این که قرار است سپر دفاع موشکی آمریکا در خاک همین اقمار پیشین اتحاد جماهیر شوروی برپا شود. روس‌ها احساس می‌کنند که مرحله دیگر گسترش ناتو به سوی مرزهای کشور آنها که با عضویت مقدونیه، کرواسی، آلبانی، اوکراین، گرجستان و آذربایجان در این پیمان نمود می‌یابد، برای آنها نفس‌گیر خواهد بود». (امام جمعه‌زاده و توپسرکانی، ۱۳۸۶: ۳۶ و ۳۷)

« اگرچه روسیه اکنون در موضعی نیست که به مانند دوران جنگ سرد بتواند توازن قوای کلاسیک و کاملی را در برابر آمریکا ایجاد کند (به عنوان مثال بودجه نظامی آمریکا در حال حاضر ۲۵ برابر بودجه دفاعی روسیه است) اما روسیه در سایه گذار از شرایط نامساعد دهه ۹۰ و دستیابی به ثبات سیاسی به محوریت سیاستمدار مقتداری چون پوتین و نیز رشد اقتصادی که بخش بزرگی از آن مدیون افزایش بهای جهانی نفت بوده، درصدد است با تثبیت موقعیت سیاسی و نظامی خود در مناطق پیرامونی خود و به تعبیر روس‌ها خارج نزدیک، توسعه سازمان همکاری شانگهای و از همه مهم‌تر افزایش بودجه دفاعی و توسعه سلاح‌های مدرن استراتژیک در جهت برقراری مجدد موازنه قوا با آمریکا حرکت کند ». (کالچی، ۱۳۸۶: ۵۲)

بنابراین یکی دیگر از نتایج با اهمیت رویارویی نظامی گرجستان و روسیه در آگوست ۲۰۰۸ را باید تکامل و تقویت روندهای ائتلاف‌سازی موازنه‌گرا دانست که از جانب روسیه و نیز چین برای مقابله با توسعه‌طلبی جهان غرب صورت می‌گیرد و در سال‌های آتی این روندها با برخورداری از شفافیت بیشتر، چهره جدیدی از تریبات امنیتی و سیاسی در سده بیست یکم را به نمایش خواهند گذاشت.

ناکارآمدی مکانیسم‌های بین‌المللی (شورای امنیت)

در سطح بین‌المللی این مناقشه بار دیگر ناکارآمدی مکانیسم شورای امنیت سازمان ملل متحد در حل سریع بحران‌ها را به اثبات رساند. همچنان که شورای امنیت به دلیل مخالفت روسیه و چین از حل و فصل بحران بالکان در دهه ۹۰ عاجز ماند و زمینه را برای مداخله غیر قانونی ناتو در یوگسلاوی فراهم نمود، یک بار دیگر مکانیزم شورای امنیت به

عنوان مرجع حل و فصل اختلافات بین‌المللی و تضمین‌کننده صلح و امنیت بین‌المللی در حل سریع بحران گرجستان به دلیل رقابت و اختلاف اعضای دائم ناکام ماند.

به عنوان یک واقعیت باید پذیرفت که « ساختار قدرت جهانی از پایان جنگ سرد به این سو پیوسته در حال تغییر و تحول است و دیگر نمی‌توان با نهادها، سازمان‌ها و قوانین دوران جنگ سرد پاسخگوی نیازها و واقعیت دوران کنونی بود. در دوران پس از جنگ سرد انتقاداتی به شورای امنیت وارد آمد که منجر به تقاضاهایی برای انجام هفت مورد اصلاحات در آن شد که عبارتند از این که شورا باید ۱- انتخابی‌تر ۲- پاسخ‌گوتر ۳- مشروع‌تر ۴- دموکراتیک‌تر ۵- شفاف‌تر ۶- اثر بخش‌تر و ۷- داشتن موضعی منصفانه‌تر در رابطه با موضوعات گوناگون باشد. بر پایه واقعیت‌های پس از جنگ سرد، گسترش شورای امنیت به عنوان مهم‌ترین ارگان حافظ صلح و امنیت بین‌المللی از همان آغاز دهه ۱۹۹۰ به موضوعی جدی تبدیل شد، موضعی که تاکنون حل نشده‌است.» (مهدویان، ۱۳۸۴: ۹۹)

بحران اخیر در روابط گرجستان و روسیه به صورت بارزی ضرورت ساختار اصلاح سازمان ملل و شورای امنیت را به جامعه بین‌المللی نشان داد. چراکه این بار نیز این مناقشه به مانند بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به دلیل انفعال و ناکارآمدی شورای امنیت در پایتخت‌های قدرت‌های بزرگ و با میانجیگری دولت‌ها از جمله فرانسه حل و فصل گردید و حداقل در ظاهر توانست منجر به فروکش کردن دامنه تنش‌ها گردد.

تأثیر بر اقتصاد بین‌الملل (با تأکید بر اقتصاد انرژی)

یکی از مهم‌ترین مولفه‌های حاکم بر اقتصاد بین‌الملل، منابع انرژی و مسایل پیرامون آن مانند عرضه و تقاضا، بهای جهانی حامل‌های انرژی، تضمین امنیت انرژی و انتقال آن از کشورهای تولیدکننده به بازارهای مصرف است که موجب شکل‌گیری پیچیدگی‌های خاصی در عرصه تحولات سیاسی و اقتصادی نظام بین‌الملل گردیده‌است. از این‌رو است که «انرژی دارای ارزش و اهمیت بسیار تعیین‌کننده در روابط بین‌الملل می‌باشد و وجود آن در هر منطقه جغرافیایی می‌تواند آن را تبدیل به یک عامل رقابت و کشاکش نموده و صف بندی‌ها و آرایش‌های سیاسی را حول آن شکل دهد.» (فیاضی، ۱۳۸۶: ۱۴۱)

به موازات مناطق سنتی عرضه انرژی مانند خاورمیانه، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز نیز پس از پایان جنگ سرد به یکی از مهم‌ترین کانون‌های تولید و عرضه انرژی جهان تبدیل

گشت. « منابع انرژی منطقه موجب جلب توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای و حضور آنها و شرکت‌های نفتی در حوزه دریای خزر شده‌است. رقابت قدرت‌های بزرگ و متوسط در منطقه به حدی بوده که موجب بروز بازی بزرگ دیگری در منطقه شده است.» (زرگر، ۱۳۸۶: ۱۰۱) بدین ترتیب « در دهه ۱۹۹۰، همان گونه که نظام جهانی متعاقب فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شروع به تغییر نمود، موقعیت دریای خزر در ژئوپلیتیک جهانی نیز تغییر یافت. ایالات متحده تصمیم گرفت این منطقه را به عنوان یک عامل مهم در رویای ژئوپلیتیکی خود در نظام نوین جهانی خود در نظر بگیرد. حضور گسترده شرکت‌های نفتی و به عبارتی تهاجم طلایی جدید به منابع طلای سیاه، اثرات منفی را در دورنمای ثبات و همکاری منطقه‌ای در پی داشت.» (Mojtahed-Zadeh, 2005: 179)

در پرتو چنین تحولاتی تلاش برای حفظ و یا دستیابی به منابع انرژی منطقه به رویارویی روسیه و جهان غرب منتهی شده است و هر یک از طرفین تلاش می‌کنند با حضور پرنرگ‌تر شرکت‌های نفتی متبوع خود، مسیرهای انتقال انرژی را مطابق با منافع خود و به ضرر دیگری تعریف نمایند که نمونه بارز آن خط لوله باکو-تفلیس-جیحان است که با حمایت ایالات متحده و در راستای منزوی کردن روسیه و نیز ایران عملیاتی شده‌است.

نکته‌ای که باید بدان توجه نمود بهره‌گیری روسیه از انرژی به عنوان اهرم فشار سیاسی است که نقش قابل توجهی در پیشبرد اهداف مسکو و تقویت واگرایی در جهان غرب داشته است. عاملی که این قدرت مانور را در اختیار روسیه قرار می‌دهد مصرف فزاینده انرژی اروپا بویژه گاز مصرفی و نیز وابستگی شدید این بازار مصرف به فدراسیون روسیه است. « طی سال‌های اخیر مصرف گاز طبیعی در اروپا با نرخ ثابت ۵/۲٪ در سال افزایش داشته است. قیمت‌های بالای نفت، سیاست‌های حفظ محیط‌زیست و توسعه نیروگاه‌های گازی علل اصلی افزایش تقاضای گاز در اروپا به حساب می‌آیند. علاوه بر این نیاز به تنوع‌بخشی در واردات انرژی بویژه گاز به شدت در اروپا مورد توجه قرار گرفته‌است. زیرا که بخش عمده‌ای از گاز مصرفی اروپا از روسیه، نروژ و الجزایر تامین می‌شود. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که میزان وابستگی اروپا به گاز وارداتی تا سال ۲۰۳۰ به بیش از ۷۵٪ افزایش خواهد یافت. این امر در کنار بروز برخی مشکلات سیاسی بین اروپا و روسیه بویژه با وقفه‌ای که در زمستان سال ۲۰۰۵ و در اوج تقاضا در گاز دریافتی از روسیه به وجود آمد و مشکلات فراوانی را برای اروپایی‌ها در پی داشت، عزم اروپا برای متنوع‌سازی تقویت گردیده‌است. (حسن‌ناتاش، ۱۳۸۵: ۲۱۱ و ۲۰۶)

این شرایط موجب شده است تا روسیه از انرژی به عنوان اهرم فشار و در راستای سیاست قدرت برای مهار سیاست‌های ضد روسی بهره‌برداری نماید. از این‌رو است که « روسیه با وجود امضاء معاهده منشور انرژی در سال ۱۹۹۱ میلادی، تاکنون از تصویب آن خودداری کرده است. در این سند تاکید شده است که مشارکت در مسایل انرژی میان اتحادیه اروپا و روسیه باید براساس اصولی همچون عدم تبعیض، قابل پیش‌بینی بودن و امنیت عرضه گاز در طولانی مدت، دسترسی متقابل برای سرمایه‌گذاری و با توجه به احترام به قوانین رقابتی و مفاد منشور انرژی استوار باشد». (وحیدی، ۱۳۸۵: ۸۲)

بدیهی است که تصویب و اجرای چنین معاهده‌ای به معنی از دست دادن مهم‌ترین ابزار قدرت روسیه در مواجهه با جهان غرب خواهد بود و نسل کنونی رهبران روسیه هرگز به چنین اقدامی (دست‌کم در کوتاه مدت) دست نخواهند زد. در واقع وابستگی شدید کشورهای اروپایی به گاز روسیه یکی از مهم‌ترین عوامل در به بن بست رسیدن نشست سران ناتو در بهار ۲۰۰۸ در بخارست در الحاق گرجستان و اوکراین به این سازمان و نیز ناکامی نشست سران اتحادیه اروپا پس از بحران اوستیای جنوبی و آبخازیا برای اعمال تحریم علیه روسیه است. انتظار می‌رود کماکان مسکو از این اهرم در تنظیم روابط خود با جهان غرب بهره جوید.

از سویی دیگر « بحران گرجستان که دشواری‌هایی در انتقال انرژی از سیاسی‌ترین خط لوله نفت جهان یعنی باکو - تفلیس - جیحان پدید آورد (خط لوله‌ای که ترکیه آن را جاده ابریشم قرن ۲۱ می‌خواند)، به روشنی نشان داد که راه ایران امن‌ترین و مناسب‌ترین راه برای انتقال نفت و گاز حوزه دریای مازندران به بازارهای جهانی است و ایران می‌تواند با برنامه‌ریزی و سیاست‌های سنجیده، از شکاف پدید آمده در حوزه انرژی به خوبی بهره برداری کند». (کالچی، ۱۳۸۷: ۸۸)

آنچه در این میان زمینه بهره‌جستن از فرصت پیش آمده را فراهم می‌سازد، ظرفیت‌های گران‌سنگ کشورمان است، « ایران با دارا بودن بیش از دو هزار و چهل کیلومتر خط ساحلی در جنوب، دسترسی مناسب و مطمئن به بازارهای جهانی را به کشورهای محصور در خشکی شمال‌ارزانی می‌دارد. این ارتباط، کوتاه‌ترین، سریع‌ترین، امن‌ترین، و اقتصادی‌ترین مسیر را از منطقه دریای خزر - آسیای مرکزی به بازارهای جهانی که شامل شبه قاره هند، ژاپن و خاور دور فراهم می‌کند. ایران نیروی انسانی ماهر در فن‌آوری نفتی،

یک سیستم حمل و نقل نسبتاً توسعه یافته و نیز زیر ساخت‌های کشتیرانی را دارا می‌باشد. ایران همچنین بنادر، پالایشگاه‌ها و شبکه‌های شایان توجهی از لوله‌های نفت و گاز را در اختیار دارد که مزیت‌های لجستیکی و فن‌آوری قابل ملاحظه‌ای را برای صادر کنندگان نفت و گاز فراهم می‌نماید.» (Mojtahed-Zadeh, 2005: 181)

هرچند به دلیل سیاست‌های واشنگتن در زمینه منزوی کردن سیاسی و اقتصادی ایران در منطقه، تاکنون بهره‌گیری کامل از این مزیت‌ها میسر نشده‌است. اما به مرور زمان سیر حوادث هرچند با تاخیر - حقانیت ایران را به کشورهای منطقه و فرامنطقه‌ای به اثبات رسانده‌است.

نتیجه گیری

همان‌گونه که در ابتدای این نوشتار اشاره شد، نظام بین‌الملل از مجموعه به هم پیوسته‌ای تشکیل شده‌است که اجزای تشکیل دهنده آن به طور لاینفک به یکدیگر وابسته‌اند و هر حرکتی که در یکی از واحدهای آن پدید آید در واحدهای دیگر منعکس می‌شود. به موازات تغییر در ساختار نظام بین‌الملل پس از فروپاشی نظام دوقطبی، مناطقی مانند آسیای مرکزی و قفقاز از اهمیتی روزافزون در روابط بین‌الملل برخوردار گشتند. مسایل قومی و نژادی، مناطق جدایی طلب، منابع قابل توجه انرژی و همسایگی با قدرت بزرگی چون روسیه موجب گردید این منطقه در کانون معادلات استراتژیک قدرت‌های بزرگ قرار گیرد و از این رو جای شگفتی نیست که هر تحرکی در سطح منطقه، به سرعت ابعاد بین‌المللی به خود گیرد. به همین دلیل رویارویی نظامی فدراسیون روسیه و جمهوری گرجستان نیز در سطح زیرسیستم منطقه‌ای قفقاز محدود نماند و چنانچه در این مقاله بدان اشاره شد به صورت‌های مختلفی نظام بین‌الملل را تحت‌تاثیر قرارداده و یا این که در آینده قرار خواهد داد.

بحران گرجستان نیز به مانند بسیاری از بحران‌های مشابه، ایجادکننده فرصت‌ها و تهدیداتی برای ایران نیز می‌باشد. در میان مهم‌ترین مواردی که در این نوشتار بدان اشاره شد، مسایلی مانند توجه بیشتر بازیگران اصلی جهان به زیر سیستم منطقه‌ای قفقاز (که پیامد آن تشدید رقابت و دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در محیط پیرامونی ایران خواهد بود)، تشدید بالکانیزه شدن و پویای ملی‌گرایی قومی (که می‌تواند پیامدهای

نامطلوبی بر برخی از پویش‌های تجزیه‌طلبی قوم‌محور در ایران برجای بگذارد) و نیز ناکارآمدی مکانیسم‌های بین‌المللی در کنترل بحران‌های منطقه‌ای (که می‌تواند زمینه‌ساز تداوم بحران و نیز تاثیرگذاری قدرت‌های فرامنطقه‌ای در محیط پیرامونی ایران شود) در مجموع می‌تواند به عنوان پیامدهای منفی و نامطلوب بحران گرجستان بر نظام بین‌الملل و به تبع آن بر ایران تلقی شود که می‌تواند تهدیدها و چالش‌هایی را متوجه ایران سازد. اما مواردی مانند نشانه‌هایی از تغییر تدریجی در ساختار نظام بین‌الملل و کاستن از روند یک‌جانبه‌گرایی دستوری ایالات متحده (که می‌تواند موجب ایجاد تعادل نسبی در برخی از حوزه‌ها شود)، تکامل و تقویت روندهای ائتلاف‌سازی موازنه‌گرا (که می‌تواند به عنوان مانعی در مقابل موج روبه‌گسترش نهادهای سیاسی و امنیتی جهان غرب ایجاد کند) و از همه مهم‌تر تاثیر این بحران بر اقتصاد انرژی (که می‌تواند باعث برجسته‌تر شدن امنیت مسیر انتقال انرژی از ایران شود) نیز در مجموع از جمله پیامدها و نتایج مثبت این بحران برای ایران به شمار می‌رود. بدون شک درک صحیح از این تحولات به همراه برنامه‌ریزی مناسب می‌تواند امکان بهره‌برداری از این شرایط پیچیده را در راستای تامین منافع ملی کشورمان فراهم نماید.

منابع و مأخذ

۱. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۵)، "اصول سیات خارجی و سیاست بین‌الملل"، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ دوازدهم.
۲. کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۰)، "حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد"، ترجمه مرتضی کلانتریان، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران.
۳. کسینجر، هنری، (۱۳۸۳)، "دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱"، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چاپ دوم، پاییز.
۴. امام‌جمعه‌زاده، سیدجواد و تویسرکانی، مجتبی (۱۳۸۶)، "جنگ سرد تازه و گزینه‌های ممکن برای آسیای مرکزی و قفقاز در آرایش تازه قدرت‌های جهانی"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره اول و دوم، مهر و آبان.
۵. حسنتاش، سید غلامحسین (۱۳۸۵)، "تقاضای گاز اروپا، نقش ترکیه و فرصت‌های ایران"، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت.
۶. زرگر، افشین (۱۳۸۶)، "منازعات منطقه‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز و تاثیر آن بر امنیت انتقال انرژی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۰، زمستان.
۷. شهبابی، روح‌الله (۱۳۸۶)، "نظریه نوواقع‌گرایی و آغاز جنگ سردی دیگر"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و یکم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت.
۸. فیاضی، محسن (۱۳۸۶)، "رقابت پیرامون انرژی آسیای مرکزی و قفقاز"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۰، زمستان.
۹. کوزه‌گرکالجی، ولی (۱۳۸۷)، "نگاهی به بحران اوستیای جنوبی و هجوم روسیه به گرجستان"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور.
۱۰. ----- (۱۳۸۶)، "چالش استقرار سیستم دفاع ضد موشکی در شرق اروپا؛ موازنه شکننده"، ماهنامه همشهری سال دوم، شماره سیزدهم، نیمه اردیبهشت.
۱۱. مرادی، منوچهر (۱۳۸۶)، "نگاهی دیگر به چالش‌های امنیتی در قفقاز جنوبی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۷، بهار ۱۳۸۶.
۱۲. مهدویان، حسن (۱۳۸۴)، "گسترش شورای امنیت: طرح‌ها و دیدگاهها"، اطلاعات سیاسی - سال شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور.

۱۳. نوری، علی رضا (۱۳۸۷)، "ارتقاء جایگاه روسیه در عرصه جهانی و تنش با آمریکا در دوره پوتین"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۱، بهار.
۱۴. وحیدی، موسی الرضا (۱۳۸۵)، "انرژی عامل توسعه شکاف بین روسیه و اتحادیه اروپا"، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۶، زمستان.
۱۵. پاسخ پروفیسور رابرت جرویس به ایمیل نگارنده، ۴ دسامبر ۲۰۰۸.
16. Huber, Martina (2004), "**State- Building in Georgia : Unfinished and at risk ?** , **Netherlands Institute of International Relations**", Clingendael , Conflict Research Unit
17. Rotberg , Robert (2002) "**The Nature of Nation-State failure** ", Washington Quarterly, Summer2002, pp. 85- 96.
18. Hogenraad , Robert and Garagozov , Rauf (2008) , "**The Age of Divergence : Georgia and the Lost Certainties of the West** " , Sixth General Meeting of World Public Forum , Rhodes , October .
19. Phillips, David (2004) "**Stability, Security , and Sovereignty in the Republic of Georgia** " , Report by Council of Foreign Relations , The United States .
20. Brzezinski , Zbigniew (2008) "**Putin 's Choice** " , The Washington Quarterly , Spring 2008.
21. Gaddy , Clifford and Kuchins , Andrew "**Putin's Plan** ". The Washington Quarterly , Spring 2008.
22. Mendelson , Sarah and Gerber , Theodore , "**Us and Them : Anti-American views of the Putin Generation**" , The Washington Quarterly , spring 2008.
23. Mojtahed-Zadeh , Pirouz (2005) "**The Caspian Between Conflict and Cooperation** " , (Eurasia : A New Peace Agenda) , The United states, Elsevier, Summer .
24. <http://news.bbc.co.uk/1/hi/europe/7246505.stm>
25. Marshall , J.Victor . 2008 . "**Russia, Georgia and Kosovo Connection** " , (<http://www.independent.org/nesroom/article.asp?id=2301>).